

جاهلیت عالمانه و شاخصه‌های آن در قرآن کریم*

- سید محمد مرتضوی^۱
- سید زین العابدین صفوی^۲
- حسن نقی زاده^۳

چکیده

«جاهلیت» در قرآن مورد نکوهش قرار گرفته است، ولی در اینکه مقصود از جاهلیت مورد نظر قرآن چیست، بین دانشمندان اختلاف است. عده‌ای آن را یک دوره تاریخی همراه با فقدان علم، و عده‌ای دیگر نیز اگرچه این مفهوم را فراتر از یک قطعه زمانی دانسته‌اند، آن را در حد یک «بینش» محدود انگاشته‌اند. توجه به شاخصه‌های قرآنی جاهلیت، این مفهوم را روشن‌تر می‌کند. به ویژه توجه به رابطه «علم» و «جاهلیت» مشخص می‌کند که این مفهوم بسیار فراتر از نادانی محض، آن هم در یک دوره مشخص تاریخی است و نیز پیچیده‌تر از یک جهان‌بینی غلط و زمان‌شمول است. این پژوهش با مراجعه به

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰.

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (mortazavi-m@um.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (safavi43@yahoo.com).

۳. استاد دانشگاه فردوسی مشهد (naghizadeh@um.ac.ir).

قرآن کریم و تفاسیر، به شاخصه‌های برجسته‌ای دست می‌یابد که حاکی از وجود «علم» در جاهلیت است: مانند: رفتارها و انکارهای عالمانه خلاف واقع، رفتار عالمانه بدون منطق (هواپرستانه)، حقیقت‌پوشی عالمانه، برتری‌طلبی عالمانه و بدون پشتوانه، اظهار عالمانه ایمان بدون اعتقاد، مقاومت آگاهانه در برابر هدایت دلسوزانه و.... این شاخصه‌ها نشانگر آن است که «جاهلیت عالمانه» مجموعه‌ای از رفتارهای سرسختانه و مصرانه‌ای است که مبتنی بر سبکی از زندگی انتخابی است و به صورت یک «بیماری خودخواسته» اکنون نیز گریانگیر جامعه بشری است و راه‌هایی از آن، نه افزایش دانش، بلکه تهذیب نفس و تکامل روحی و اصلاح فرهنگ عمومی جامعه است.

واژگان کلیدی: قرآن، جاهلیت، جاهلیت عالمانه، جاهلیت عوامانه.

مقدمه

«جاهلیت» با تعبیرهای *ظَنُّ الْجَاهِلِيَّةِ* (آل عمران / ۱۵۴)، *حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ* (مائده / ۵۰)، *حَيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ* (فتح / ۲۶) و *تَبْرُجُ الْجَاهِلِيَّةِ* (احزاب / ۳۳) مورد نهی و نکوهش قرآن قرار گرفته است. غالب تحقیق‌ها درباره جاهلیت شامل این چهار آیه با تکیه بر واژه «جاهلیت» است و به «رابطه علم و جاهلیت» از نگاه قرآن کریم توجه کمتری شده است؛ شاید با این زمینه ذهنی که واژه «جاهلیت» از ریشه جهل است و رابطه متضادی با علم دارد. همین ذهنیت طبعاً موجب می‌شود که «مقابله با فرهنگ جاهلی»، در برنامه‌های آموزشی و دانش‌افزایی متمرکز شود؛ با این تصور که جاهلیت در قرآن، عمدتاً مربوط به مقوله بی‌سوادی و نادانی است.

عده‌ای نیز با «تاریخی‌نگری» به جاهلیت، آن را نام دوره‌ای از تاریخ (قبل از اسلام) می‌دانند که با فقدان دانش همراه بوده است و گروه سوم آن را یک «جهان‌بینی» و «صفات منفی» اخلاقی و انسانی به شمار آورده‌اند که گرچه مختص به زمان خاصی نیست ولی باز مبتنی بر نادانی و بی‌سوادی است. در محورهای یادشده و در پژوهش‌های انجام‌یافته، تأکید اصلی بر «بی‌دانشی» است و توجه چندانی به جمع «علم و جاهلیت» از دیدگاه قرآن نشده است.

از این رو، نوشتار حاضر در پی پاسخی روشن و تفصیلی به این پرسش است که آیا جاهلیت مورد نظر قرآن با علم و دانش و شناخت قابل جمع است و «جاهلیت عالمانه»

در قرآن وجود دارد یا نه و در صورت مثبت بودن پاسخ، چه شاخصه‌هایی را می‌توان از قرآن کریم برای این نوع از جاهلیت (عالمانه) دریافت کرد؟

۱. معنای «جهل» و کاربرد آن در قرآن

واژه جاهلیت، «مصدر صناعی» و از ریشه «جهل» است، از این رو نخست اشاره به معنای جهل ضروری خواهد بود. جهل دارای معنای روشنی است و نیاز چندانی به تعریف ندارد: «الجهل نقیض العلم» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۰۲/۲). راغب اصفهانی نیز همین معنا را معنای اصلی جهل شمرده و آن را تهی بودن نفس از دانش می‌داند. همو به دو کاربرد دیگر جهل در قرآن اشاره می‌کند: ۱. پنداشتن چیزی بر خلاف آنچه که هست؛ ۲. انجام دادن کاری بر خلاف آنچه که باید انجام شود (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۳۰۹/۱). بررسی آیات مربوط به جهل نشان می‌دهد که واژه‌های «تجهلون»، «یجهلون» و «جاهلون»، بیشتر در معنای اخیر به کار رفته‌اند؛ یعنی درباره انجام دادن کاری برخلاف آنچه که باید انجام شود. قرآن کریم در آیاتی متعدد، جهل را درباره «رفتار»‌های غلط به کار برده است؛ مثلاً از آیه زیر به خوبی می‌توان دریافت که «تمسخر» یکی از مصادیق جهل است: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْجُوبَ بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قُلْ أَطُوعُوا بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (بقره/ ۶۷)؛ «هنگامی که [حضرت] موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید، گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که [مبادا] از جاهلان باشم».

در آیاتی دیگر نیز برخی از «رفتارها» قلمداد شده است؛ برای نمونه، قوم لوط را در حالی «قوم جاهل» معرفی کرده که آن‌ها از طهارت و پاکی خاندان لوط آگاهی کامل داشتند، ولی می‌خواستند آن‌ها را به جرم «طاهر بودن»! از شهر بیرون کنند (نمل/ ۵۶-۵۵؛ اعراف/ ۸۲). همچنین گمراهان آگاه و مستبصر! را جاهل تلقی کرده است (عنکبوت/ ۳۸). آیه‌ای دیگر نیز قومی را جاهل معرفی کرده که معجزه روشن حضرت موسی علیه السلام را دیدند و به سلامت از دریا گذشتند، با این حال تصمیم به بازگشت به بت‌پرستی گرفتند (اعراف/ ۱۳۸). آیاتی دیگر نیز قومی را جاهل نامیده که اطرافیان حضرت هود علیه السلام را مورد تحقیر و اهانت قرار دادند (هود/ ۲۷-۲۹).

در قرآن برخی از مرادف‌های جهل نیز مانند «فقدان علم و عقل و شعور»، نه درباره بی‌سوادان بلکه درباره «رفتارهای غلط» آمده است؛ رفتارهایی مانند: نفاق (بقره/ ۱۳)، قوم‌گرایی (نساء/ ۴۶؛ اعراف/ ۱۳۸)، تمسخرِ نماز (مائده/ ۵۸)، دروغ‌گویی، حسد و کینه‌ورزی (یوسف/ ۱۶) و لجاجت و عناد (انعام/ ۱۱۱).

ماده جهل با این معنا در دو بخش از آیات آمده است؛ بخش اول آیاتی که درباره رویارویی جاهلان با رسالت انبیا و مؤمنان است و بخش دوم آیاتی که این ماده را با عنوان «جاهلیت» ذکر کرده و درباره مواضع خاصی بحث می‌کند (شمس‌الدین، ۱۴۲۰: ۲۳۸)؛ بنابراین مباحث مربوط به جاهلیت در قرآن به هیچ روی منحصر در آیات چهارگانه‌ای نیست که در آن‌ها به «جاهلیت» تصریح شده است.

۱-۱. واژه‌شناسی «جاهلیت»

برخی لغت‌شناسان، «جاهلیت» را نام دوره‌ای خاص از تاریخ قلمداد کرده‌اند. برخی تحت عنوان «دوره فترت قبل از اسلام» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳/۳۹۰) یا زمان فترت بدون اسلام (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۱۳۰) و برخی دیگر، آن را زمانه پیش از اسلام تلقی کرده‌اند که عرب در آن به خدا و رسول وی و شرایع دین و مانند آن جهل داشتند (دهخدا، ۱۳۳۷: ماده جهل). برخی آن را دوره فقدان هر گونه قانون، پیامبر و کتاب آسمانی در جزیره العرب به حساب آورده‌اند (جتی، ۱۳۶۶: ۱۰۹). برخی نیز ادعای اجماع کرده‌اند بر اینکه هر چه باعث معصیت خداوند شود، جاهلیت است (طریحی، ۱۳۷۵: ۵/۳۴۶).

منابع تاریخی هم در تعریف جاهلیت تا حدودی با معنای لغوی همراهی کرده‌اند. در یکی از این منابع آمده است که جاهلیت از جهلی خاص اخذ شده که متضاد «حلم» است نه «علم» (فروغ، بی‌تا: ۴۷/۱)، هر جا لفظ جاهلیت آید، آن عهد به‌خصوص منظور باشد. این کلمه به معنای سفاهت، حماقت، حقارت، خشم و تسلیم‌ناپذیری در مقابل اسلام و احکام آن می‌باشد. این واژه، اصطلاح جدیدی است که قرآن آن را وضع کرده و به معنای عدم پذیرش اسلام و حق است (علی، بی‌تا: ۴۰/۱). کلمه جهل مشتق از جهل (نقیض علم) نیست، بلکه از ریشه جهل به معنای خیره‌سری، پرخاشگری و شرارت است و در مقابلش اسلام به معنای تسلیم، طاعت

خداوند و رفتار و کردار بزرگوارانه قرار دارد (ضیف، ۲۰۰۳: ۳۸/۱).

همان گونه که ملاحظه شد، حتی کسانی که در تعاریف یادشده، به جاهلیت نگاه تاریخی کرده و آن را نام یک دوره زمانی دانسته‌اند، در بطن کلام خود، به وجه تسمیه آن دوره نیز اشاره کرده، آن «دوره» را جاهلیت نامیده‌اند؛ چون در آن دوره، نسبت به خدا و رسول و شرایع دین «جهل» وجود داشته است (جتی، ۱۳۶۶: ۱۰۹) و هیچ یک از آنان جاهلیت را به معنای لغوی جهل (نادانی مطلق) ندانسته‌اند؛ بلکه مرادشان جهل مخصوصی است که به دین و شریعت تعلق گرفته است.

۲-۱. کاربرد واژه «جاهلیت» در قرآن

با توجه به قرآنی بودن واژه «جاهلیت»، معنای اصطلاحی آن را باید در کاربردهای قرآن جستجو کرد. این واژه در ۴ موضع قرآن به حالت مضاف‌الیه و با مضاف‌هایی چون «ظن»، «حکم»، «حمیه» و «تبرج»، در آیات زیر آمده است:

۱. ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا...﴾ (آل عمران/ ۱۵۴)؛ «سپس [خداوند] بعد از آن اندوه، آرامشی [به صورت] خواب سبکی بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فراگرفت و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند و درباره خدا گمان‌های ناروا همچون گمان‌های جاهلیت می‌بردند. می‌گفتند: آیا ما را در این کار اختیاری هست؟ بگو سر رشته کارها [شکست یا پیروزی] یکسر به دست خداست. آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند که برای تو آشکار نمی‌کردند. می‌گفتند: اگر ما را در این کار اختیاری بود [و وعده پیامبر واقعیت داشت] در اینجا کشته نمی‌شدیم...».

منظور از ظن جاهلی، گمان‌های غلطی بود که پس از جنگ احد در ذهن برخی افراد شکل گرفت. این گروه پس از شکست لشکر اسلام، نسبت به حقانیت دین دچار تردید شده و گفتند: اگر ما بر حق بودیم، پس چرا شکست خوردیم؟ گمانشان این بود که خداوند باید به صورت قهری و جبری، سپاه پیامبرش را - که سپاه حق است - پیروز گرداند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۶/۴) یا گمان می‌کردند که شکستشان جبری و از سوی خدا

مقدر شده است و آنان در این میان هیچ کاره بوده‌اند: ﴿لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾؛ «اگر ما نقشی داشتیم، در اینجا شکست نمی‌خوردیم!».

چنین برداشت‌های جبرگرایانه، متأثر از آن پندار جاهلی بود که خدایان را پشتیبانان شکست‌ناپذیری می‌دانستند (ابن هشام، بی‌تا: ۱۷۷/۱) و به تعبیر قرآن، از خدایان امید نصرت قطعی داشتند و همین امید، آنان را به پرستش خدایان آن‌چنانی کشانیده بود: ﴿وَإِخْذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾ (یس / ۷۴). آن‌ها که در حال شرک، از بت‌ها و الهه‌ها چنین انتظاری داشتند و هنوز ذهن خود را از پس‌مانده‌های جاهلی پاک نکرده‌اند، از خدای قادر مطلق، انتظار بالاتری خواهند داشت!

۲. ﴿الْفَحْكُمْ الْجَاهِلِيَّةَ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده / ۵۰): «آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟» این آیه برای نکوهش کردن یهود است، به این دلیل که آن‌ها با آنکه اهل کتاب بودند، از احکام هواپرستانه جاهلیت پیروی می‌کردند؛ احکامی که از کتاب آسمانی و منبع وحی سرچشمه نگرفته بود (طبرسی، ۱۳۷۷: ۳۳۵/۱) و با تأثیر از جامعه جاهلی، احکام تبعیض‌آمیز را بر احکام عادلانه ترجیح می‌دادند. مخاطبان این آیه تنها یهودیان مدینه نیستند، بلکه هر کس حکم غیر خدا را طلب کند، از حکم خدا خارج شده و حکم جاهلیت را برگزیده است؛ چه در عصر جاهلیت باشد و چه بعد از آن (کلینی، ۱۳۶۵: ۴۰۷/۷؛ طوسی، بی‌تا: ۵۴۹/۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۱۷۰/۳).

۳. ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ فَأُنْزِلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (فتح / ۲۶): «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و [در مقابل،] خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به تقوا ملزم ساخت که از هر کس شایسته‌تر و اهل و محل آن بودند و خداوند به هر چیز عالم است».

این آیه حاکی از حمیت جاهلی دشمنان رسول خداست که پس از انعقاد پیمان صلح حدیبیه بین مکه و مدینه نازل شد (واحدی نیشابوری، ۱۳۸۳: ۲۰۱)؛ آن هنگام که شراره‌های تعصب از دل مشرکان سر برآورد تا مسلمانان را - که قبلاً مردان قبیله آن‌ها را

کشته بودند. به شهر خود راه ندهند و از نوشتن نام خدا و رسولش بر صفحه پیمان‌نامه جلوگیری کنند.

۴. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب/ ۳۳)؛ «و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت‌های خود را آشکار نکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده‌اش را فرمان برید. خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

۲. «جاهلیت» گسترده‌تر از «ندانستن» و فراتر از یک دوره زمانی

از بررسی ۴ آیه‌ای که به جاهلیت در آن‌ها تصریح شده است، می‌توان دریافت که جاهلیت عرصه‌های گسترده‌ای را در بر می‌گیرد؛ مثلاً «حکم جاهلی» نشانگر نهی قرآن از جاهلیت سیاسی است و «ظن جاهلی» از جاهلیت اعتقادی حکایت می‌کند. «حمیت جاهلی» نیز به ابعاد فرهنگی آن نظر دارد و در نهایت «تبرج جاهلی» به جنبه اخلاقی جاهلیت اشاره کرده است.

در آیه مربوط به «تبرج» که واژه «اولی» به عنوان صفت زمانی آمده است، شاید نگرش تاریخی را بر جاهلیت تأیید کند، ولی نهی قرآن از اعمال شبیه دوره «جاهلیت اولی»، خود بهترین گواه بر آن است که این رفتارها قابل تکرار در زمان‌ها و جوامع دیگر حتی جوامع اسلامی هستند و به همین جهت، برخی مفسران در تعیین مصداق زمانی جاهلیت «ثانیه» یا جاهلیت «آخری» بحث کرده و نظرات گوناگونی داده‌اند (فخرالدین رازی، ۱۳۲۰: ۴۱۶/۱۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۱۵/۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷/۲۹۰). بنابراین همه این آیات، جاهلیت را فراتر از یک پدیده تاریخی مطرح کرده‌اند. گرچه اسلام تاریخ را به دو قسمت می‌کند، زندگی هر شخص را نیز به دو قسمت اسلامی و جاهلی تقسیم می‌کند. بنابراین جاهلیت یک صفت شخصی نیز می‌تواند باشد، نه یک دوره تاریخی و به معنای «پیش از اسلامی» (ایزوتسو، ۱۳۶۸: ۲۵۸).

همچنین از ۴ آیه معروفی که واژه صریح «جاهلیت» در آن‌ها ذکر شده است، فهمیده می‌شود که جاهلیت در مقابل علم و دانایی قرار نگرفته است؛ مثلاً در آیه ۱۵۴

سوره آل عمران، به جای آنکه از علم و دانش در برابر «ظن جاهلیت» سخن به میان آید، از ایمان به خداوند سخن رفته است.

همچنین در آیه دوم (مائده/ ۵۰) ملاحظه شد که «حکم جاهلی» در برابر احکام «علمی» قرار نگرفته، بلکه با «حکم الهی» رودررو شده است؛ به ویژه با توجه به اینکه نزول آیه درباره قوم یهود و کسانی است که در شناخت پیامبر هیچ مشکل علمی نداشتند.

همین گونه در آیه سوم (فتح/ ۲) آنچه در برابر «حمیت جاهلی» قرار دارد، «سکینه الهی» است، نه آرامش و وقار «علمی». در چهارمین آیه (احزاب/ ۱۳۰) نیز در نقطه مقابل «تبرج جاهلی» (که یک رفتار ناشایست است)، علم مصطلح قرار نگرفته است، بلکه بحث اطاعت الهی و نماز و پوشش قرار دارد.

۳. جاهلیت عالمانه

جاهلیت عالمانه، واژه‌ای ابداعی نیست؛ زیرا همان گونه که روشن شد، آیات قرآن به وجود علم در بخش مهمی از جاهلیت اشاره کرده و برخی از مفسران تصریح کرده‌اند که گروهی از منکران در حالی که به حقانیت و نبوت رسول خدا آگاه بودند، ولی آن را انکار می‌کردند (طوسی، بی‌تا: ۲۲/۲). شاید در کاربرد اصطلاح «جاهلیت عالمانه»، میان صفت و موصوف تضادی ظاهری احساس شود، ولی توجه به دو نکته زیر، عدم تعارض را اثبات می‌کند:

۱. با نظر به آنچه گذشت، جاهلیت نقیض علم نیست، از این رو با علم قابل جمع است؛ علمی که نقیض جاهلیت نیست، بلکه نقیض جهل لغوی است. در حقیقت در این اصطلاح، معنای اصطلاحی (قرآنی) جاهلیت، با معنای لغوی علم جمع شده است.

۲. صفت و موصوف در یک حیطه نیستند و با نظر به اینکه در آیات پیش گفته، مفهوم «جهل» درباره رفتارها و روحیه‌ها نیز آمده است، می‌توان گفت که جاهلیت در حیطه «احساس» و «گرایش»‌های آدمی قابل بررسی است. ولی «علم» در حیطه «ادراک» و «دانش» انسان قرار دارد. در واقع جهل عملی است که می‌تواند با علم

(که یک امر نظری است) جمع شود. بنابراین پیرو جاهلیت عالمانه، از آن جهت که باطل بودن خود را می‌داند، «عالم» است و از آن جهت که مخالفت با حق در نهایت به زیان اوست - و او این امر مهم را نمی‌فهمد - «جاهل» محسوب می‌شود؛ همانند کسی که دستورات پزشک معالج خود را انجام ندهد و به دروغ به پزشک بگوید که انجام داده است (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۳۹/۲۶).

۱-۳. جاهلیت عالمانه در نگاه روایات

در ادبیات روایات، «جاهلیت» در برابر علم نیست، بلکه هر آنچه در برابر احکام و آموزه‌های الهی قرار گیرد، حتی برچسب اسلامی نیز داشته باشد، «جاهلیت» محسوب می‌شود. علی‌علیه در یکی از سخنان عتاب‌آلود خود می‌فرماید:

«أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ وَتَلَمْتُمْ حَصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبِ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ... مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رِسْمَهُ» (نهج‌البلاغه: ۱۹۲)؛ بدانید که شما رشته فرمانبرداری حق را از گردن گشاده و آن را رها کرده‌اید و با احکام «جاهلیت» در دژ خدایی رخنه کرده‌اید... با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشانی برونی نشناخته‌اید.

در برخی احادیث نیز جاهلیت به معنای تقابل با حکم الهی است نه تقابل با دانش:

«الحکم حکمان؛ حکم الله وحکم الجاهلیة. فمن أخطأ حکم الله، حکم بحکم الجاهلیة» (کلینی، ۱۳۶۵: ۴۰۷/۷)؛ حکم خارج از دو گونه نیست؛ یا حکم خداوند است یا حکم جاهلی. پس هر کس از حکم الهی تجاوز کند، به حکم جاهلیت عمل کرده است.

بعضی از روایات، «عالمان بی‌عمل» را به باد حمله گرفته و آن‌ها را اردوی جهالت قرار داده‌اند؛ برای نمونه به سخن معروف حضرت علی‌علیه دربارۀ عالمان «متهتک» اشاره می‌شود:

«ما قسم ظهري إلا رجلا: عالم متهتك وجاهل متنسك» (آمدی، ۱۴۱۰: ۶۹۶)؛ دو شخص [گروه] کمرم را شکستند؛ عالمی که از انجام گناه ابایی ندارد و نادانی که اهل عبادت [بدون معرفت] باشد.

از امام صادق‌علیه نیز روایتی به همین مضمون وجود دارد (مجلسی، ۱۳۷۵: ۲۰۸/۱).

در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم:

«رُبَّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» (نهج البلاغه: حکمت ۱۰۷)؛ چه بسیار عالمان و درس‌خوانده‌هایی که کشته نادانی خویش‌اند.

روایاتی دیگر، اهل جهالت را با معیارهای دیگری تقسیم، درجه‌بندی و ارزشیابی کرده‌اند؛ مثلاً در روایات فقهی، جاهل قاصر و جاهل مقصر یکسان قلمداد نمی‌شوند، علاوه بر آنکه عذاب اخروی آنان با یکدیگر متفاوت است (نوری طبرسی، ۱۴۰۸: ۶۶/۱۱). تفاوت جاهلیت عالمانه با جاهلیت غیر عالمانه، در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه به خوبی نمایان است. این خطبه، خوارج را مخالفانی ناآگاه و اصحاب معاویه را مخالفانی آگاه می‌شمارد و خطر گروه دوم را بسی بیشتر از گروه اول می‌داند:

«لَا تَقَاتِلُوا (تَقَاتِلُوا) الْخَوَارِجَ بَعْدِي؛ فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَاحْطَأْ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأُدْرِكُهُ» (نهج البلاغه: خطبه ۶۱)؛ بعد از من با خوارج نجنگید - یا آنان را نکشید؛ زیرا کسی که در جستجوی حقیقت است، ولی به آن دست نمی‌یابد، همانند کسی نیست که در پی باطل است و به آن دست می‌یابد.

آن حضرت خوارج را کسانی می‌داند که به خاطر شبهه‌ای که بر آنان وارد شده، گمراه شده‌اند، ولی قصد آن‌ها اجمالاً دینداری و حمایت از عقیده است، اگرچه در آن خطا کرده‌اند. ولی جمله دوم آن حضرت درباره معاویه و حکومت بنی‌امیه است؛ کسانی که از همان نخست، دنبال باطل هستند (ابن ابی‌الحدید معتزلی، ۱۳۳۷: ۷۸/۵). تفاوتشان در این است که گروه اول چیزی را به گمان حق بودنش دنبال می‌کنند و دنبال منافع شخصی خود نیستند، ولی گروه دوم به باطل بودن خودشان عالم‌اند و به طور عمدی بر ضد حق اقدام می‌کنند (مغنیه، ۱۴۲۵: ۴۱/۲).

شاید برخی گمان کنند که این سخن علی‌الیه یک دستور سیاسی، مقطعی و مصلحتی بوده و آن حضرت بدان جهت جنگ با خوارج و کشتار آن‌ها را به مصلحت نمی‌دید که موجب تقویت حکومت بنی‌امیه می‌شد (ابن ابی‌الحدید معتزلی، ۱۳۳۷: ۷۸/۵) و این سخن تحت یک شرایط تاریخی و برای پیشگیری از تقویت معاویه صادر شده است و نمی‌تواند معیاری برای همیشه تاریخ باشد!

در پاسخ به این برداشت باید گفت که حتی اگر چنین تحلیلی درست هم باشد، باز

به این خاطر است که حضرت آن دو گروه را در واقع یکسان نمی‌داند و خود به فلسفه این دستور تصریح کرده و این دو گروه گمراه را اساساً غیر همسطح و غیر قابل قیاس دانسته و با تعبیر «فلیس من طلب الحق...»، آن دو دسته را از نظر انگیزه و نیت کاملاً متفاوت معرفی کرده است.

حدیث معروف «جنود عقل و جهل» نیز از روشن‌ترین حدیث‌هایی است که ضمن اشاره به دوگانگی جهالت عالمانه و جهالت عوامانه، جهلی را که در مقابل عقل قرار دارد، فرمانده جهلی می‌داند که در برابر علم قرار می‌گیرد (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۳/۱). نکته قابل دقت اینکه نام لشکر دوازدهم سپاه جهل نیز جهل نام دارد که با «علم» در ستیز است. بر این اساس، دو نوع جهل وجود دارد که با یکدیگر همسطح نیستند؛ یعنی نام فرمانده و فرمانبر، مشترک لفظی است. جهل فرمانبر تحت فرمان جهلی قرار دارد که سرمنشأ همه بدی‌هاست: «الجهل رأس الشرّ کلّه» (مجلسی، ۱۳۷۵: ۱۷۵/۷۷). از این احادیث نه تنها وجود جاهلیت عالمانه اثبات می‌شود، بلکه ثابت می‌شود که این جهالت در جایگاه فرماندهی است.

۲-۳. جاهلیت عالمانه در نگاه اندیشمندان معاصر

طرح «جاهلیت از روی علم»، در آثار برخی از علمای معاصر به چشم می‌خورد. در میان علمای شیعه، علامه طباطبایی، امام خمینی، شهید مطهری، آیه‌الله جوادی آملی و سیدمرتضی عسکری، با تعبیر گوناگون به تشریح این مفهوم پرداخته‌اند. علامه طباطبایی مخالفت با احکام الهی را جهالت می‌داند، ولی خاستگاه یک نوع از آن جهالت را «عناد» می‌شمارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۷/۴). آیه‌الله جوادی آملی این بحث را با تعبیر «شهوة عملی» در برابر «شبهة علمی» طرح کرده است (۱۳۸۵: ۲۴۸/۴). همچنین این نوع از جاهلیت را جاهلیت «احساسی» در برابر جاهلیت «ادراکی» می‌داند و نیز اصطلاح جهالت «علمی» را در برابر جهالت «عملی» به کار برده است (همان: ۳۵۳/۲).

در نوشتارهای امام خمینی، از یک نوع جهالتی سخن رفته است که به معنای نادانی نیست و در مقابل «عقل» است که در لسان شریعت، تعبیر به «شیطان» شده است

(موسوی خمینی، ۱۳۸۳: ۲۵۷). همچنین از دیدگاه شهید مطهری، تقسیم جاهلیت به «جاهلیت شرک و جاهلیت یهود» حاکی از وجود دو گونه جاهلیت است (۱۳۷۷: ۲۹۰/۱۴)؛ زیرا تفاوت اصلی جاهلیت علمای یهود با جاهلیت بسیاری از عوام یهود و نیز توده بت پرستان، به عنصر «علم» مربوط می‌شود. شهید مطهری این نوع جاهلیت را مصداق «جحود» می‌داند که در آن فکر و اندیشه، در برابر دلیل و منطق تسلیم می‌شود، اما روح و احساسات سر باز می‌زند و تسلیم نمی‌شود (همان: ۳۱۴/۱). علامه سیدمرتضی عسکری نیز با اشاره به مخالفان آگاه، آنان را به حسب عملکردشان، به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول حقایق را کتمان و پنهان می‌کنند، دسته دوم حقایق را با باطل در هم می‌آمیزند و دسته سوم دست به تحریف معنوی حقیقت می‌زنند (۱۳۹۲: ۷۳-۷۲/۱). در برخی از این تعبیر نیز جاهلیت نه در برابر علم بلکه از مقوله «شهوت و غضب» شمرده می‌شود.

برخی از اندیشمندان و مفسران اهل سنت نیز در حالی که «جاهلیت» را به طور کلی امری گسترده‌تر از یک دوره تاریخی دانسته‌اند (سید بن قطب، ۱۴۱۲: ۲۸۶۱/۵)، آن را خارج از حیطه دانشی و ادراکی تلقی کرده و مفهوم آن را یک مقابله عمدی، مصرانه و مقاومت سرسختانه شمرده‌اند. ابوالاعلی مودودی، رشید رضا، سید قطب و برادرش محمد قطب و... با مطرح کردن اصطلاح «جاهلیت مدرن»، جاهلیت را نوعی حالت روانی می‌دانند که فرد به خاطر آن از پذیرش کلام حق سر باز می‌زند و قضاوت بر اساس احکام الهی را بر نمی‌تابد. جاهلیت همان هوی و هوس است که منحصر به مکان و دوره‌ای خاص نیست و همه اقوام و زمان‌ها را شامل می‌شود (باغستانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱/۳). احمد امین مصری نیز می‌گوید:

جاهلیت در برابر علم نیست، بلکه به معنای سفاهت، خشم، تکبر و افتخارات بی‌جاست (۱۹۶۹: ۶۰).

در نگاه خاورشناسان نیز جاهلیت عالمانه جایگاهی ویژه دارد. ایزوتسو در تحلیل مفهوم جاهلیت بر آن است که ریشه جاهلیت (واژه جهل) حتی قبل از اسلام نیز مقابل علم نبوده و بلکه نقطه مقابل حلم بوده است (ایزوتسو، ۱۳۶۸: ۲۶۴-۲۶۶) و بنابراین همواره با علم اصطلاحی قابل جمع بوده است تا چه رسد به واژه «جاهلیت» که یک مفهوم

منفی و شالوده‌ای است که کفر و کفار بر روی آن بنا می‌شود.

گلدزیه‌ر نیز برای روشن ساختن معنای اصلی جاهلیت، شمار زیادی از موارد مهم استعمال ریشهٔ جهل را در شعر پیش از اسلام گردآوری نمود و آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به این نتیجهٔ شگفت‌انگیز رسید که عقیدهٔ متداول سنتی دربارهٔ جاهلیت از بنیاد غلط بوده است. معنای اصلی جاهلیت، متضاد علم و در مقابل آن نیست، بلکه مقابل حلم است (همو، ۱۳۷۸: ۵۵). به نظر بلاشر، اسلام بر تمامی ویژگی‌های روحی عرب‌ها، مانند مزاج جنگی، حساسیت عربی، قساوت در انتقام و مسائلی چون شرب خمر، قماربازی و آنچه در ردیف آن است، صفت جاهلی را اطلاق کرده است.

۴. جاهلیت عوامانه

از آنچه گذشت می‌توان «جاهلیت» را از دیدگاه قرآن کریم، در دو سطح یعنی جاهلیت «عالمانه» و جاهلیت «غیر عالمانه» (عوامانه)^۱ بررسی کرد. از این رو قبل از تبیین شاخصه‌های جاهلیت عالمانه، توضیحی کوتاه دربارهٔ «جاهلیت عوامانه در قرآن» ضروری خواهد بود.

جاهلیت عوامانه، جهالت قبل از تبیین است و پس از تبیین ادامه پیدا نمی‌کند و با روشنگری صحیح از بین می‌رود؛ همانند انکار حیاتِ بازپسین که در اثر فراموشی خلقت، برای برخی از جاهلان پیش آمده و قرآن کریم آن را با تعبیر «وَنَسِیَ خَلْقَهُ» نشان می‌دهد (یس / ۷۸). انکار چنین منکرانی از روی فراموشکاری و بی‌دقتی است و با اندکی تأمل زایل می‌شود و نگاهی به جهان هستی آن شبهه را پایان می‌بخشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۹۸/۲).

جهالت مردمی که به تماشای سوزاندن ابراهیم علیه السلام رفته بودند با جهالت نمرود

۱. مردم «عوام» غیر از «عموم» مردم‌اند. واژهٔ «عوام» در بردارندهٔ بار منفی «ناآگاهی» است و به مردمی گفته می‌شود که معمولاً از خواص پیروی می‌کنند. در قرآن با تعبیر «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و... از آن‌ها یاد شده است؛ مانند تودهٔ مردمی که برای تماشای مجازات ابراهیم علیه السلام و یا برای تماشای عمل ساحران فرعون جمع شده بودند که از خواص پیروی می‌کردند (اعراف / ۱۱۶؛ انبیاء / ۶۱؛ شعراء / ۲۹). ولی واژهٔ «عموم» هیچ بار منفی یا مثبتی ندارد؛ مانند واژهٔ «ناس» در بیشتر آیات قرآن نظیر «هُدًی لِلنَّاسِ» و....

متفاوت بود. نیز جهالت مردمی که برای دیدن مسابقه جادوگران و موسی علیه السلام گرد آمده بودند، جاهلیتی بود که پس از مشاهده حقیقت، به خدا ایمان آوردند؛ جهالت تماشاگرانی که نخست در برابر موسی علیه السلام صف کشیده بودند و به او ایمان نداشتند، با جهالت فرعون و ملأ او متفاوت بود. فرعون با اینکه خود را خدای برتر مردم می شمرد (نازعات/ ۲۴)، ولی او و خواصش - ملأ - به حقانیت آیین موسی یقین داشتند (نمل/ ۱۴). آنجا هم که فرعون می خواست برجی بسازد و برای دیدن خدای موسی علیه السلام به آسمان صعود کند، قصدی جز فریب مردم نداشت (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۴۸).

گمراهانی که به راه غلط خود «اعتقاد» داشتند و به جای خدا به موجودات دیگری «مؤمن» بودند، در زمره جاهلان عوام هستند. فرشته پرستان و جن پرستان و مشرکانی از این دست نیز چون از روی عقیده عمل می کردند، انحرافشان محصول مشکل معرفتی بود. قرآن کریم گواهی می دهد که بسیاری از آنها واقعاً به جن ها ایمان داشتند: ﴿بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُ لَهُمْ مِمَّنْ مُؤْمِنُونَ﴾ (سبأ/ ۴۱): «بلکه آنها جئیان را می پرستیدند [و] بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند».

حتی بخش عظیمی از بت پرستی نیز در فضای جاهلیت عوامانه و از روی اعتقاد و التزام به پرستش، گسترش پیدا می کرد؛ مخصوصاً بت پرستی پس از حضرت ابراهیم علیه السلام که نمایشی انحرافی از طواف کعبه در ادیان ابراهیمی بود (کلبی، ۱۳۴۸: ۳-۴). آنها بت ها را به نیابت از کعبه و به هنگامی که به کعبه دسترسی نداشتند، می پرستیدند؛ به گونه ای که وقتی از جوار حرم کوچ می کردند، سنگی از سنگ های حرم را با خود می بردند و به دور آن طواف می کردند. ولی به مرور زمان، بت ها هویتی جداگانه یافتند و در جوار کعبه نیز پرستیده شدند و نوعی رجعت به دوران بت پرستی اولیه (قبل از ابراهیم علیه السلام) صورت گرفت (همان).

جاهل عامی آن چنان به عقاید جاهلی خود باور دارد که در راه آن، محرومیت ها می کشد و هزینه های گزاف می پردازد. قرآن کریم از کارهای جاهلانهای گزارش می دهد که جاهلان عوام، خود را از برخی نعمت های الهی محروم می کردند و حتی فرزندان خود را در پای بت ها قربانی می کردند (انعام/ ۱۳۷). این قربانی ها غیر از موؤوده هایی بود که در بنی تمیم معمول بود؛ زیرا «موؤوده» عبارت بود از دخترانی که

زنده به گور می‌شدند، حال آنکه طبق آیه شریفه، آن‌ها «اولاد» خود را قربانی می‌کردند که شامل پسران نیز می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۱/۷). تفاوت این سفاهت (ر.ک: انعام/ ۱۳۷ و ۱۴۰) با زنده به گور کردن دختران این بود که زنده به گور کردن دختران دارای انگیزه‌های غیر عقیدتی، مانند ترس از فقر و نگرانی از ننگ اسارت در جنگ‌ها بود (حسینی آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۲/۳). ولی قربانی کردن فرزندان در پای بت‌ها، نوعی فداکاری جاهلانه بود که تنها به خاطر اعتقادات غلط جاهلی انجام می‌شد. آن‌ها گاهی قسم می‌خوردند یا نذر می‌کردند که اگر فلان تعداد پسر داشته باشند، یکی از آن‌ها را در پای بت قربانی کنند (سید بن قطب، ۱۴۱۲: ۱۲۱۸/۳).

«جاهلان آگاه» هیچ‌گاه زیر بار چنین هزینه‌های هول‌انگیزی نمی‌رفتند و آن‌چنان وابسته به اولاد خود و دارای روحیه تکاثر و تفاخر بودند (تکاثر/ ۲-۱) که شمار افراد قبیله خود را به رخ یکدیگر می‌کشیدند و حتی مردگان و قبور طایفه خود را می‌شمردند و نسبت به کثرت و پرشمار بودن آن‌ها به یکدیگر تفاخر می‌کردند (طبری، بی‌تا: ۱۸۳/۳۰).

۵. شاخصه‌های جاهلیت عالمانه در قرآن

با توجه به اینکه معنای اصلی و متبادر «جهالت»، با علم و آگاهی منافات دارد، اثبات وجود «جاهلیت آگاهانه» در قرآن، دلایلی جداگانه می‌طلبد. در اینجا به دسته‌هایی از آیات قرآن اشاره می‌شود که ضمن اثبات ادعای یادشده، هر دسته به گونه‌ای بیانگر یکی از شاخصه‌های جاهلیت عالمانه است. این آیات به انگیزه‌هایی نیز اشاره می‌کند که موجب شده است گروه‌هایی از منکران پیش از آنکه پای محتوای پیام به میان آید، با انگیزه‌های نفسانی و عوامل غیر معرفتی، در برابر پیامبران موضع منفی بگیرند.

۱-۵. رفتار عالمانه خلاف حق

از نگاه قرآن، آنچه برخی از منکران انکار می‌کنند، دقیقاً همان چیزی است که به آن علم دارند. بسیاری از رویارویی‌ها و رویگردانی‌های جاهلی، بعد از «تبیین هدایت» و روشن شدن «حق» بوده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ...﴾ (محمد/ ۳۲)؛ «به درستی کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری

نموده با رسول دشمنی ورزیدند، با اینکه هدایت برایشان روشن گردید...». ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (نساء / ۱۱۵)؛ «و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است».

در هر یک از آیات مزبور، مصداق «هدایت» و «حق» به شأن نزول آن‌ها بستگی دارد. برخی مفسران به مصداق ﴿مَاتَّبَيْنَ﴾ اشاره کرده‌اند که دقیقاً همان چیزی است که کافران به انکار آن می‌پردازند و بر خلاف آن حقیقت، رفتار می‌کنند. اگر این آیات درباره کفار مکه باشد، منظور از ﴿مَاتَّبَيْنَ﴾ همان صدق رسول خدا و یا معجزات آن حضرت است که آن را شاهد بوده‌اند و اگر نزول آیات در شأن یهود باشد، مراد همان طریق اسلام است که در تورات خوانده و آن را از معجزات بینه و آیات ظاهره دانسته بودند (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۴: ۱۲/۱۳۱). آیاتی دیگر نیز به طور صریح، عالم بودن مخالفان (اهل کتاب) را گوشزد می‌کند: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بِنُبِيِّيَتِهِمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (آل عمران / ۱۹)؛ «در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، با یکدیگر به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد، آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس [بداند] که خدا زودشمار است».

۲-۵. انکار عالمانه و واقعیت

قرآن کریم در مواضعی از روش منکرانی سخن می‌گوید که دقیقاً همان چیزی را که به آن معرفت دارند، انکار می‌کنند: ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَهُمْ بَاتِّبَاتٍ أَنَّهُمْ الْأَوَّلِينَ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ (مؤمنون / ۶۸-۶۹)؛ «آیا در [عظمت] این سخن نیندیشیده‌اند یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آن‌ها نیامده است یا پیامبر خود را [درست] نشناخته و [لذا] به انکار او پرداخته‌اند».

قرآن بیشتر منکران «پس از معرفت» را «کافر» می‌داند: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا

وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾ (نحل / ۸۳)؛ زیرا آن‌ها شناخت تفصیلی و دقیقی از پیامبر خدا داشتند: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (بقره / ۱۴۶؛ انعام / ۲۰)؛ «اهل کتاب همان گونه که پسران خود را می‌شناسند او [محمد] را می‌شناسند». ضمیر در «يعرفونه» به رسول خدا ﷺ برمی‌گردد، نه «الکتاب». برخی خواسته‌اند ضمیر را به «الکتاب» برگردانند که دیدگاه دقیقی نیست؛ زیرا معرفت آن‌ها، به معرفت فرزندان تشبیه شده است و این تشبیه در انسان‌ها درست است، نه اینکه کتاب را تشبیه به انسان کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۳۷/۱).

این شاخصه در آیاتی که حاوی مشتقات ماده «جحد» هستند، روشن‌تر نمود پیدا می‌کند. مفهوم «جحد» - که همان «انکار عالمانه» حق است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶۲۵/۴)، در این آیات، از کسانی سخن می‌گوید که در عین تسلیم عقلی و نظری، به خاطر ملاحظه منافع احساسی خود و به علت خاضع نشدن قلب، دانسته‌های خود را انکار می‌کنند و این همان جحود است (موسوی خمینی، ۱۳۸۳: ۱۱۳). این واژه درباره منکرانی است که آیات الهی را از آن جهت که آیات الهی هستند، انکار می‌کنند (سید بن قطب، ۱۴۱۲: ۲۶۳۰/۵).

قرآن مخالفت‌های «جاحدان» (عالمانه) را محصول روحیه‌های «ظالمانه» معرفی می‌کند: «وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيِّنَاتٍ مِنَ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (انعام / ۳۳)؛ «و لیکن ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند». همچنین برخی آیات اساساً «ظلم» را عامل انحصاری انکارهای عالمانه معرفی می‌کند: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ» (عنکبوت / ۴۹)؛ «و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند» یا «وَجْحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل / ۱۴)؛ «و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند» و انکارشان نه از روی شبهه و تردید که بلکه از روی روحیه ستمگری و برتری طلبی است. «حالی» بودن «واو» در آیه (زمخشری، ۱۳۷۳: ۳۵۳/۳)، حاکی از آن است که «جحد» و «استیقان» در یک حال بوده و «انکار» و «آگاهی» توأم با هم هستند.

۳-۵. رفتار عالمانه بدون منطق (هوای نفس)

انسان خود به نیکی می‌داند که گاهی خواهش‌ها و گرایش‌های خود را بر دانش‌ها و

بینش‌هایش ترجیح می‌دهد: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾ (قیامت / ۱۴-۱۵)؛ «انسان به وضعیت درونی خود بهتر از هر کس دیگر آگاهی دارد، هرچند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد». او بی‌آنکه نظر خود را «اعلام» کند، «اعمال» نظر می‌کند و دلایل اعلامی آن با دلایل اعمالی‌اش متفاوت است و این خصیصه فقط اختصاص به منافقان ندارد بلکه همه هواپرستانِ توجیه‌گر را در بر می‌گیرد.

قرآن کریم رفتار هواپرستانه قوم لوط را نشانگر «جهالت عالمانه» می‌شمارد: ﴿أَتُنْكُمُ اللَّاتُونَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْهَلُونَ﴾ (نمل / ۵۵)؛ زیرا آنان بر حسن طهارت آگاهی و اذعان داشتند: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْأَسُ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (نمل / ۵۶)؛ «جواب قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از دهکده خویش بیرون کنید که آنان مردمی هستند که پاکیزه‌خویی می‌کنند». روشن است که وصف «نادانی» آنان، با آگاهی خاصی همراه است. آن‌ها به پاکی خانواده حضرت لوط اذعان دارند.

قرآن همچنین قوم عاد را جاهل می‌خواند (احقاف / ۲۱-۲۳). از سوی دیگر به مستبصر بودن آن‌ها اشاره دارد (عنکبوت / ۳۸) و در جای دیگر می‌گوید: «هر گاه پیامبران برای امت‌ها از سوی خداوند دستوراتی می‌آوردند که مطابق میل آنان نبود، از آن سربیزی می‌کردند؛ برخی از پیامبران را تکذیب کرده و برخی از آنان را می‌کشتند» (بقره / ۸۷).

قرآن پاره‌ای از انکارها را نیز برخاسته از انگیزه‌هایی چون اراده فجور، قصد ستم‌پیشگی، برتری‌جویی، بغی و... معرفی کرده و نقش عملی آن‌ها را این گونه گوشزد می‌کند که انسان چون می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت در تمام عمر گناه کند، از این رو می‌پرسد که قیامت کی خواهد بود؟ (قیامت / ۵-۶). گاهی هم غوطه‌ور شدن در گناه را موجب تاریکی دل و تکذیب و استهزای آیات الهی معرفی کرده است (روم / ۱۰).

از این رو به خوبی می‌توان دریافت که این گونه رفتارها از «ندانستن» سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه دانش و منطق منکران نیز تحت تأثیر هواهای نفسانی آنان قرار می‌گیرد.

۴-۵. حقیقت پوشی عالمانه

معمولاً واژه «کتمان» و پنهان کاری و سرپوش گذاری، درباره یک «حقیقت» به کار می رود. مشتقات این ماده که بیش از ۲۰ بار در قرآن آمده است، ۳ بار در مورد «حق»، و ۳ بار هم درباره شهادت استعمال شده است. در سایر موارد هم به صورت کلی درباره موضوعاتی است که از مصادیق حقیقت می باشد. عمل «کتمان» بیشتر به صورت آگاهانه انجام می شود. با این حال قرآن کریم قیدهایی چون «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۴۲) و «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/ ۱۴۶) را نیز در خطاب به پنهان کنندگان حقیقت آورده است: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۴۲)؛ «و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را با آنکه خود می دانید، کتمان نکنید». «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/ ۱۴۶)؛ «کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند او [= محمد] را می شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان [هم] می دانند» و همین امر بر جحد و انکار آگاهانه آنها تأکید می کند (طوسی، بی تا: ۱۹۱/۱).

همچنین اصطلاح قرآنی «تلبیس حق به باطل» (آل عمران/ ۷۱)، مصداق روشنی از «حقیقت پوشی عالمانه» از سوی علماست. اگرچه نزول این دسته از آیات، در شأن علمای یهود و نصارا است، همه کسانی را که به نوعی «ما أنزل الله» را کتمان می کنند، در بر می گیرد (قرشی بنایی، ۱۳۸۶: ۹۰/۶). این نکته حاکی است کسانی که در جایگاه «علم» و «گفتار» هستند، می توانند سخن حق را با سخن باطل پوشانند و گرنه هیچ گاه کسی در حال بی خبری، قادر به کتمان و تلبیس نخواهد بود.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بقره/ ۱۵۹)؛ «کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فروفرستاده ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم نهفته می دارند، آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند».

«أَقْطَعُ مَعُونًا أَنْ يُؤْمِنُوا بِكُمُ وَقَدْ كَانُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرُفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/ ۷۵)؛ «آیا طمع دارید که اینان به شما ایمان بیاورند، با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و

خودشان هم می‌دانستند».

- «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آل عمران / ۷۱)؛ «ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید با اینکه خود می‌دانید».

قرآن در ۸ مورد اعلام کرده است که خدا بر حقیقت پوشی آنان آگاهی دارد؛ از جمله: «أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» (بقره / ۷۷)؛ «آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پوشیده می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کند، می‌داند؟». تحریف‌کنندگان آیات الهی نیز در زمره جاهلان آگاه‌اند و اساساً «تحریف» بدون آگاهی معنا نمی‌یابد. تحریفگر، سخن را از موضع و منظور اصلی و راستینش برمی‌گرداند. «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» (مائده / ۱۳)؛ «و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر [شماری] اندک از ایشان [که خیانتکار نیستند]».

«مقتسمین» نیز از کسانی هستند که به گونه‌ای دیگر، بخشی از آیات قرآن را با برخوردی دوگانه و تبعیض‌آمیز، «آگاهانه» از صحنه حذف می‌کنند: «كَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ* الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (حجر / ۹۰-۹۱)؛ «همان‌گونه که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم، همانان که قرآن را جزء جزء کردند». مقتسمان همان یهود و نصاری هستند که قرآن برای آنان هم آمده است، ولی آن‌ها قرآن را تقسیم به اجزا می‌کنند و به جزئی از آن ایمان می‌آورند و به جزئی دیگر ایمان نمی‌آورند (مجلسی، ۱۳۷۵: ۱۱۴/۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۳/۱۱۶/۲).

۵-۵. برتری طلبی عالمانه بدون پشتوانه

یکی دیگر از شاخصه‌های جاهلیت عالمانه، برتری‌طلبی (استعلاء) است. این خصیصه با تعابیری چون بزرگی‌طلبی (استکبار) نیز همراه است. واژه «استکبار» در قرآن به جز ۴ مورد - که درباره ابلیس است - در سایر موارد به برتری‌طلبی انسان مربوط می‌شود که مفاهیمی چون اصرار، ادبار، اباء، استنکاف، استعلاء و عتوّ را به همراه دارد.

«استکبار به غیر حق» از نظر قرآن، اولین انحراف آگاهانه از مسیر حق محسوب می‌شود. استنکاف از عبادت و مسئولیت بر دو گونه است: ۱. اشفاقی که عدم پذیرش

فرمان از روی ترس و ناتوانی است؛ ۲. استکباری که امتناع از روی گردنکشی و خودبزرگ‌بینی است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۸۰/۳). سرپیچی مستکبرانه در برابر دعوت الهی، پیش از استدلال است و موجود مستکبر به دلیل خودبزرگ‌بینی و «حقارت‌خواهی» برای دیگران، به خود اجازه شنیدن دلیل نمی‌دهد؛ زیرا عدم خضوع از شاخصه‌ها و معانی انکارهای عالمانه است (موسوی خمینی، ۱۳۸۳: ۱۱۳). عنصر اساسی انکارهای عالمانه، «عدم خضوع» و سرکشی است که از بارزترین معیارهای جاهلی است. ابلیس هم که در اثر چنین روحیه‌ای در برابر فرمان خدا مقاومت کرد، برای توجیه سرپیچی خود به استدلال مبادرت کرد، ولی به گواهی قرآن، دلیل ابلیس یک دلیل پسینی و در حقیقت «دلیل تراشی» و توجیه بود؛ زیرا کفر ابلیس یک کفر پنهان بود و پیش از آنکه این صحنه برای او پیش بیاید، او کافر بوده است و قرآن نمی‌گوید که او استکبار کرد و سپس کافر شد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲۲/۱)، بلکه می‌گوید که او از کافران بود (بقره/۳۴) و از سجده‌کنندگان نبود (اعراف/۱۱).

برتری‌خواهی، عالمانه بودن جهالت قوم نوح را نیز تأیید می‌کند: «وَلَكِنِّي أَزَاكِرُ قَوْمًا يَجْهَلُونَ» (هود/۲۹). به همین جهت، نصیحت و آگاهی‌بخشی در آن‌ها بی‌تأثیر بود: «وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُحْيِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَصْحَ لَكُمْ» (هود/۳۴). آن‌ها در اثر همین روحیه نه تنها برتری پیامبر خدا (نوح) را بر نمی‌تافتند، بلکه پیروان او را به شدت تحقیر می‌نمودند: «مَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا لِتَبَادِي الرُّأْيَى» (هود/۲۷): «ما نمی‌بینیم که تو را پیروی کرده باشند، مگر افراد اراذل و فرومایه‌ای از ما که رأیی نیخته دارند».

قرآن به خاطر ویژه‌خواهی و برتری‌طلبی قومی بنی‌اسرائیل، آن‌ها را نیز متصف به جاهلیت عالمانه کرده است؛ آنجا که حقانیت موسی را با معجزات روشن به چشم خود دیدند، ولی پس از شکافته شدن نیل و نجات یافتنشان از تعقیب فرعونیان نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه از موسی خواستند که برای قومشان نیز بت‌های مخصوصی قرار دهد: «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهًا كَمَا لَهُم آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ يَجْهَلُونَ» (اعراف/۱۳۸). قرآن کریم برتری‌طلبی قوم هود را نیز شاخصه می‌داند: «قَالُوا أَجِئْنَا لَتُلْفِكَ نَاعِنِ آلِهَتَنَا فِتْنَةً مِمَّا تَعْدُو إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا أُلِّمْتُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَزَاكِرُ قَوْمًا يَجْهَلُونَ» (احقاف/۲۲-۲۳): «گفتند آیا آمده‌ای که ما را از خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راست می‌گویی، آنچه به ما وعده

می‌دهی [بر سرمان] بیاور. گفت: آگاهی فقط نزد خداست و آنچه را بدان فرستاده شده‌ام، به شما می‌رسانم، ولی من شما را گروهی می‌بینم که در جهل اصرار می‌ورزید».

۵-۶. اظهار عالمانه ایمان، بدون اعتقاد

«جاهلیت آگاهانه» گسترده‌تر از جاهلیت منافقانه است و «کفار» را نیز دربر می‌گیرد. کفار «انگیزه»‌های خود را پنهان می‌کنند، ولی منافقان علاوه بر انگیزه، «اندیشه‌ها»ی خود را نیز پنهان می‌کنند. آیاتی که بیانگر این شاخصه‌اند، از بزرگ‌ترین گروه آیات قرآن‌اند و منافقان از بارزترین جاهلان آگاه‌اند. به آنچه می‌گویند ایمان ندارند و از آنچه باور دارند، سخنی نمی‌گویند. آن‌ها به گواهی خداوند دروغ‌گو هستند و سخنان درست را هم «به دروغ» بر زبان جاری می‌کنند: ﴿قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ (منافقون / ۱)؛ گویند گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا [هم] می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردمِ دوچهره سخت دروغ‌گویند». آن‌ها خود را فهیم و مؤمنان را سفیه می‌دانند و قرآن کریم اینان را سفیهان واقعی قلمداد می‌کند: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره / ۱۳)؛ «آنان همان کم‌خردان‌اند، ولی نمی‌دانند». آن‌ها به گمان خود بر خدا و رسولش نیرنگ می‌زنند، ولی آن‌ها خود را نیرنگ می‌زنند: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾ (نساء / ۱۴۲)؛ «منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد».

البته عالمانه بودن جهالت منافقان در حقیقت نوعی «خودعالم‌پنداری» است و گرنه همین که خدا جلوی نیرنگ آنان را نگرفته، خودِ خدعه‌ای است از خدای تعالی و خدعه منافقان عیناً همان خدعه خدای تعالی به ایشان است» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷/۵).

ملاحظه شد که منافقان که به گمان خود زرنگی می‌کنند و اهل ایمان را فریب می‌دهند، نسبت به ارزشیابی نهایی کردار خودشان جهل دارند و نمی‌دانند که این عمل در نهایت به زیان خودشان است. قرآن کریم همین «جهل» را با جمله ﴿وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ (بقره / ۱۲) بیان کرده است.

۷-۵. مقاومت آگاهانه در برابر هدایت الهی

انتظار طبیعی از یک جاهل ناآگاه این است که در آرزوی کشف حقیقت باشد و پس از اثبات حق به آن گردن نهد. ولی قرآن از جاهلانی حکایت دارد که نه تنها آرزوی روشن شدن حق را ندارند، بلکه آرزو می‌کنند که در صورت روشن شدن حق، ای کاش نباشند و چنین حقی را نبینند. آن‌ها چشم دیدن حق را ندارند: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (انفال / ۳۲)؛ «و هنگامی که گفتند: اگر آن [ادعای پیامبر] حقیقت باشد، ای خدا از آسمان سنگ بیار و عذابی دردناک بر ما بیاور».

چنین گمراهانی مشکل معرفتی ندارند، بلکه تصمیم گرفته‌اند که ایمان نیاورند. خداوند در دو آیه از قرآن، «انذار» پیامبر را برای آنان بی‌تأثیر خوانده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره / ۶)؛ «در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، برایشان یکسان است که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی. [آن‌ها] نخواهند گروید». ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (یس / ۱۰).

این گونه آیات، نشانه مقاومت عمدی و آگاهانه در برابر هدایت دلسوزانه پیامبران الهی است و عوامل احساسی و تعصب، مانع حق‌پذیری آنان می‌شود. قرآن کریم آنان را بدان جهت مورد نکوهش قرار می‌دهد که خود می‌دانند که «حقیقت» را دگرگون جلوه می‌دهند؛ حقیقتی که قبلاً آن را تعقل کرده‌اند. قرآن نسبت به ایمان آوردن آن‌ها امیدی ندارد: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ﴾ (بقره / ۷۵)؛ «آیا طمع می‌دارید که به شما ایمان بیاورند و حال آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را می‌شنیدند و با آنکه حقیقت آن را می‌یافتند، تحریفش می‌کردند و از کار خویش آگاه بودند».

این آیه ناظر به سخنان گروهی از یهودیان است که گروه دیگری از خودشان را تویخ می‌کردند که چرا از گزارش دادن بشارت‌آمیز تورات جلوگیری می‌کنند و از اعلام اوصاف پیامبر اسلام که در تورات آمده، ممانعت می‌کنند (زمخشری، ۱۳۷۳:

۱۵۶/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۸۷ و ۴۸۸).

بازشناسی خصیصه‌های یاد، ما را به شناخت اصحاب جاهلیت عالمانه و دشواری هدایت آنان رهنمون می‌شود؛ زیرا امید هدایت و توبه درباره کسانی معقول است که

جهل آنان ناآگاهانه باشد: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾ (نساء/ ۱۷) و از نوع شبهه در مفهوم و اشتباه در مصداق باشد. حال آنکه صاحبان این خصلت‌ها، کمترین شبهه و تردید علمی درباره حقانیت اسلام نداشته‌اند.

نتیجه‌گیری

۱. جاهلیت در دو بخش از آیات قرآن مطرح شده است. بخش اول ۴ آیه‌ای است که در آن‌ها به واژه جاهلیت تصریح شده است که بخشی بسیار محدود است. بخش دوم دامنه وسیعی دارد و دربرگیرنده همه آیه‌ای است که به نوعی از رویارویی با اسلام حکایت می‌کنند.

۲. گرچه ریشه جاهلیت «جهل» است، ولی دسته‌های مختلفی از آیات قرآن بر وجود علم در جاهلیت تأکید دارند. از این رو اصحاب جاهلیت، در یک ردیف و درجه نیستند؛ از نادان‌های بی‌خبر (عوام) که مشکل معرفتی دارند گرفته تا کسانی که به غلط بودن مسیر خود آگاهی دارند، ولی با انگیزه‌های نفسانی و غیر معرفتی در برابر پیام‌های الهی می‌ایستند. بررسی آیات یادشده نشان داد که در قرآن دو نوع جاهلیت مطرح شده است. جاهلیت عوامانه و عالمانه.

۳. جاهلیت عالمانه در قرآن، محدود به حوزه مشرکان و بت‌پرستان نیست، بلکه شامل جامعه اهل کتاب و حتی جامعه مسلمانان نیز می‌شود. در میان اهل کتاب (احبار و رهبان) و در جوامع اسلامی، گروه‌هایی نظیر «منافقان» و انواع «هواپرستان» از مصادیق جاهلیت عالمانه‌اند.

۴. آیات مربوط به جاهلیت عالمانه در قرآن کریم، سهم و وزن بیشتری نسبت به جاهلیت عوامانه دارند و برای جامعه زیانبارتر و خطرناک‌ترند. به همین جهت شایسته است که به ابعاد مختلف این بخش توجه و همت بیشتری مبذول شود.

۵. با تلاش علمی و آموزشی تنها می‌توان با جاهلیت عوامانه مقابله کرد. ولی جاهلیت عالمانه، بیماری پیچیده، صعب‌العلاج و «خودخواسته» است که با داروی «دانش‌افزایی» درمان نمی‌شود و راه‌هایی از آن، تهذیب نفس و تکامل روحی است. برخورد متفاوت قرآن با این دو بیماری متفاوت، چشم‌اندازی از یک شیوه‌شناسی تربیتی را ترسیم می‌کند.

کتاب‌شناسی

۱. نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، تحقیق صالح صبحی، قم، دار الهجره.
۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی، عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد مدائنی، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷ ش.
۳. ابن منظور افریقی مصری، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۴. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب الحمیری المعافری، السیرة النبویه، تحقیق مصطفی سقا و ابراهیم ابیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.
۵. امین، احمد، فجر الاسلام، مقدمه طه حسین، چاپ دهم، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۹۶۹ م.
۶. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۷. همو، مفاهیم دینی - اخلاقی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران، فروزان روز، ۱۳۷۸ ش.
۸. باغستانی، اسماعیل، «مدخل "جاهلیت"»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرة المعارف الاسلامی، ۱۳۸۴ ش.
۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق و تصحیح سیدمهدی رجائی، چاپ دوم، قم، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم، اسراء، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم (معرفت‌شناسی در قرآن)، ج ۱۰، قم، اسراء، ۱۳۸۳ ش.
۱۲. جثی، فیلیپ خوری، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، آگاه، ۱۳۶۶ ش.
۱۳. حسینی آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق علی عبدالباری عطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۱۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنی عشری، تهران، میقات، ۱۳۶۴ ش.
۱۵. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۱۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، به اهتمام محمد احمد خلف الله، قاهره، مکتبه الانجلو المصریه، بی‌تا.
۱۷. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، قاهره، المکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۷۳ ق.
۱۸. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت، دار الشروق، ۱۴۱۲ ق.
۱۹. شمس‌الدین، محمد مهدی، بین الجاهلیة و الاسلام، چاپ پنجم، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۲۰. ضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی: العصر الجاهلی، چاپ بیست و چهارم، قاهره، دار المعارف، ۲۰۰۳ م.
۲۱. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. طبرسی، امین‌الدین ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
۲۳. همو، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۴. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.
۲۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین و مطلع النیرین، چاپ سوم، تهران، کتاب‌فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.

۲۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۷. عسکری، سیدمرتضی، *نقش ائمه در احیای دین*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علامه عسکری، ۱۳۹۲ ش.
۲۸. علی، جواد، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت، دار العلم للملایین، مکتبه النهضة، بی تا.
۲۹. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر: مفاتیح الغیب*، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۲۰ ق.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، چاپ دوم، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۳۱. فروخ، عمر، *تاریخ الادب العربی*، بیروت، دار الملایین، بی تا.
۳۲. قرشی بنابی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، چاپ پانزدهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
۳۳. کلبی، ابومنذر هشام بن محمد بن سائب، *کتاب الاصنام (تکسیر الاصنام): تاریخ پرستش عرب پیش از اسلام*، ترجمه سیدمحمد رضا جلالی نائینی، تهران، تابان، ۱۳۴۸ ش.
۳۴. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (علیه السلام)*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۵ ش.
۳۶. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ۱۳۷۷ ش. و ۱۳۷۸ ش.
۳۷. مغنیه، محمدجواد، *التفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۳۸. همو، *فی ظلال نهج البلاغه*، تحقیق سامی الغریبی، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۵ ق.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۴۰. موسوی خمینی، سیدروح الله، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، چاپ هفتم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳ ش.
۴۱. نوری طبرسی، حسین بن محمدتقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ ق.
۴۲. واحدی نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی، *اسباب النزول*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران، نی، ۱۳۸۳ ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی